



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۹/۲۵



نورمحمد غفوری

آزموده را بار بار آزمودن خطاست!

نگاهی به تجربه قدرت سیاسی با اتکای خارجی در افغانستان

تاریخ معاصر افغانستان سرشار از تجربه‌هایی است که در آن قدرت‌های خارجی، مستقیم یا غیرمستقیم، در شکل‌گیری، تقویت و به قدرت رسیدن جریان‌های سیاسی و نظامی نقش داشته‌اند. در برخی مقاطع، حمایت خارجی به ابزار تعیین‌کننده‌ای برای تغییر موازنه قدرت در داخل کشور تبدیل شده و در مقاطع دیگر، ادامه حیات سیاسی و نظامی برخی نیروها به پشتیبانی بیرونی وابسته بوده است.

اما مسئله اساسی فقط این نیست که یک جریان سیاسی در مقطعی از حمایت خارجی برخوردار شده است؛ پرسش مهم‌تر این است که این حمایت در نهایت به چه چیزی تبدیل شده است؟ آیا به ایجاد نهادهای ملی، حکومت‌داری مسئولانه، ثبات سیاسی و افزایش اعتماد مردم انجامیده؛ یا وابستگی سیاسی، ضعف نهادها و بحران مشروعیت را عمیق‌تر کرده است؟

افغانستان در نیم قرن گذشته دست‌کم دو تجربه بزرگ و متفاوت از این نوع رابطه را پشت سر گذاشته است؛ تجربه‌هایی که با وجود تفاوت‌های زمانی و سیاسی، در یک نقطه به هم می‌رسند: قدرتی که عمدتاً از بیرون تأمین شود، اگر نتواند در داخل کشور مشروعیت، نهاد و پایگاه اجتماعی ایجاد کند، در برابر تغییر شرایط خارجی شکننده خواهد بود.

از همین منظر، بررسی گذشته فقط برای بازگویی تاریخ نیست؛ بلکه برای فهم یک پرسش امروزی اهمیت دارد: آیا می‌توان همان نیروها، همان الگوها و همان وابستگی‌ها را دوباره در قالبی تازه آزمود و انتظار نتیجه‌ای متفاوت داشت؟

حمایت خارجی و شکل‌گیری قدرت سیاسی

در بخش مهمی از تاریخ معاصر افغانستان، قدرت‌های خارجی و منطقه‌ای از جریان‌های مختلف سیاسی و نظامی حمایت کرده‌اند. این حمایت‌ها در دوره‌های مختلف شکل‌های متفاوتی داشته است؛ از کمک مالی و تسلیحاتی گرفته تا آموزش نظامی، پشتیبانی سیاسی و حمایت دیپلماتیک.

در نتیجه این حمایت‌ها، برخی جریان‌هایی که در آغاز از نظر سازمانی، مالی و نظامی ظرفیت محدودی داشتند، توانستند در مدت معین به بازیگران مهم سیاسی و نظامی در افغانستان تبدیل شوند. اما حمایت خارجی، هرچند می‌تواند موازنه قدرت را تغییر دهد، به خودی خود مشروعیت سیاسی تولید نمی‌کند.

یک جریان سیاسی ممکن است با کمک خارجی پیروز میدان نظامی شود، اما پیروزی نظامی الزاماً به معنای برخورداری از مشروعیت سیاسی و اجتماعی نیست. مشروعیت زمانی شکل می‌گیرد که مردم یک نظام سیاسی را، با وجود اختلافات و رقابت‌های طبیعی، به عنوان ساختاری قابل قبول بپذیرند و آن نظام بتواند امنیت، عدالت و خدمات عمومی را تأمین کند.

این تمایز در تجربه افغانستان اهمیت ویژه دارد: قدرت گرفتن با حمایت خارجی یک مسئله است و تبدیل آن قدرت به یک نظام ملی و پایدار مسئله‌ای دیگر است.

تجربه نخست؛ از جنگ نیابتی تا جنگ داخلی

در دهه‌های گذشته، افغانستان درگیر رقابت قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای شد و بخش مهمی از جنگ‌های آن ماهیت نیابتی پیدا کرد. گروه‌های مختلف سیاسی و نظامی از منابع خارجی تمویل و تسلیح شدند و افغانستان به یکی از میدان‌های اصلی رقابت ژئوپولیتیک تبدیل گردید.

با خروج نیروهای شوروی و تغییر شرایط بین‌المللی، بخش مهمی از این حمایت‌ها نیز تغییر کرد؛ اما نیروهای مسلح و ساختارهای سیاسی‌ای که در طول جنگ شکل گرفته بودند، همچنان در کشور باقی ماندند.

نبود یک توافق سیاسی فراگیر، رقابت بر سر قدرت و ضعف نهادهای دولتی زمینه را برای جنگ‌های داخلی فراهم کرد. نتیجه برای مردم افغانستان بسیار سنگین بود: ویرانی شهرها، آوارگی میلیون‌ها انسان، فروپاشی اقتصادی و کشتار گسترده.

در چنین شرایطی طالبان ظهور کردند و توانستند در بخش بزرگی از افغانستان قدرت را به دست گیرند. بخشی از مردم که از جنگ‌های داخلی و بی‌ثباتی به ستوه آمده بودند، در برابر این تحول مقاومت جدی نکردند و برخی نیز آن را راهی برای پایان دادن به جنگ می‌دانستند.

این تحول نشان داد که وقتی یک نظم سیاسی نتواند امنیت و حداقل ثبات اجتماعی را تأمین کند، جامعه ممکن است حتی به نیرویی روی آورد که پیش از آن در برابرش قرار داشته است.

تجربه دوم؛ بازگشت قدرت با نیروی خارجی

پس از حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده و متحدانش عملیات نظامی را در افغانستان آغاز کردند و رژیم طالبان را از قدرت کنار زدند. پس از آن، نظام سیاسی جدیدی با حمایت گسترده ایالات متحده، ناتو و «جامعه بین‌المللی» شکل گرفت.

این بار شرایط با گذشته تفاوت داشت. ساختارهای دولتی ایجاد شدند، انتخابات برگزار شد، نیروهای امنیتی تشکیل و تقویت گردیدند، رسانه‌ها و نهادهای مدنی رشد کردند و کمک‌های گسترده بین‌المللی وارد کشور شد.

در ظاهر، فرصت مناسبی برای ایجاد یک دولت مدرن و متکی بر نهادهای ملی فراهم شده بود.

اما مشکل اساسی این بود که بخش قابل توجهی از این نظام به حمایت خارجی وابسته ماند. امنیت، بودجه دولت، آموزش و تجهیز نیروهای امنیتی و حتی بخش مهمی از فعالیت‌های اقتصادی و توسعه‌ای، به شکل مستقیم یا غیرمستقیم با کمک‌های خارجی پیوند داشت.

در چنین شرایطی، پرسش اساسی این بود که آیا این نظام می‌تواند به تدریج از وابستگی بیرونی عبور کرده و به یک نظام سیاسی متکی بر مشروعیت داخلی و ظرفیت‌های ملی تبدیل شود؟

چرا حمایت خارجی کافی نبود؟

پاسخ این پرسش را نمی‌توان به یک عامل محدود کرد.

فساد گسترده، ضعف نهادهای دولتی، رقابت‌های سیاسی، منازعات انتخاباتی، تمرکز قدرت، ضعف حاکمیت قانون، اختلافات درون‌سیاسی، اقتصاد وابسته به کمک خارجی و ادامه جنگ، همگی در تضعیف نظام سیاسی نقش داشتند.

در کنار این عوامل، وابستگی شدید به حمایت خارجی نیز یک مشکل ساختاری بود.

وقتی بقای یک حکومت به حضور نظامی، کمک مالی و حمایت سیاسی خارجی وابسته باشد، کاهش یا قطع این حمایت می‌تواند مستقیماً بر توانایی آن حکومت برای حفظ اقتدار تأثیر بگذارد.

از سوی دیگر، نیروهای سیاسی داخلی نیز مسئولیت مهمی داشتند. حمایت خارجی زمانی به یک مشکل سیاسی تبدیل می‌شود که نیروهای داخلی نتوانند آن را به ساختن نهادهای ملی، افزایش اعتماد عمومی و ایجاد یک نظام پاسخگو تبدیل کنند.

بنابراین، نمی‌توان تمام مسئولیت را بر عهده خارجی‌ها گذاشت. قدرت خارجی می‌تواند زمینه قدرت گرفتن یک جریان را فراهم کند، اما نحوه استفاده از آن قدرت، مسئولیت نیروهای داخلی است.

تفاوت میان شراکت و وابستگی

یکی از مفاهیم مهم در تحلیل روابط سیاسی افغانستان، تفاوت میان «شراکت» و «وابستگی» است.

شراکت زمانی معنا دارد که طرف‌های رابطه دارای منافع، مسئولیت و ظرفیت تصمیم‌گیری باشند. اما زمانی که یک طرف برای بقای سیاسی، امنیتی و اقتصادی خود به طرف دیگر وابستگی اساسی پیدا کند، رابطه دیگر یک شراکت متوازن نیست.

در چنین شرایطی، دولت یا جریان سیاسی ممکن است به جای آن‌که عمدتاً به مردم خود پاسخگو باشد، به حمایت‌کنندگان خارجی وابسته شود. این وابستگی نه تنها استقلال تصمیم‌گیری را محدود می‌کند، بلکه می‌تواند فاصله میان حکومت و جامعه را نیز افزایش دهد.

تجربه افغانستان نشان داد که هیچ حمایت خارجی نمی‌تواند برای همیشه جای اعتماد عمومی و مشروعیت داخلی را بگیرد.

مسئله مشروعیت

مشروعیت سیاسی چیزی نیست که بتوان آن را با اعلامیه، حمایت خارجی یا حتی پیروزی نظامی به‌طور دائمی به دست آورد. مشروعیت در طول زمان و از طریق رابطه میان حکومت و جامعه شکل می‌گیرد. مردم زمانی یک نظام را می‌پذیرند که احساس کنند در آن سهم دارند، قانون برای همه یکسان است، حقوق آنان رعایت می‌شود و حکومت در برابر جامعه مسئولیت‌پذیر است.

در افغانستان، هر دو تجربه نشان دادند که فاصله گرفتن از این اصل، نظام سیاسی را آسیب‌پذیر می‌کند.

یک نظام ممکن است در آغاز با حمایت خارجی قدرت بگیرد، اما اگر نتواند در داخل کشور پایه‌های مشروعیت و اعتماد عمومی را ایجاد کند، با تغییر شرایط خارجی، آسیب‌پذیری آن آشکار خواهد شد.

تکرار یک تجربه، بدون تغییر شرایط

اکنون مسئله اصلی فقط گذشته نیست. مسئله این است که آیا باید همان الگو را دوباره تکرار کرد؟

اگر یک جریان سیاسی قبلاً با اتکای عمده به حمایت خارجی به قدرت رسیده و نتوانسته آن قدرت را به یک نظام پایدار و متکی بر مردم تبدیل کند، تکرار همان الگو، بدون تغییر اساسی در ساختار و فرهنگ سیاسی، نمی‌تواند تضمین‌کننده نتیجه متفاوت باشد.

تغییر نام‌ها، ائتلاف‌ها و حتی حامیان خارجی، مسئله بنیادی را تغییر نمی‌دهد.

پرسش اصلی این است که آیا یک نیروی سیاسی می‌تواند از اتکای تعیین‌کننده به قدرت خارجی عبور کند، از مردم مشروعیت بگیرد و آن مشروعیت را به حکومت‌داری سالم، امنیت، عدالت و رفاه عمومی تبدیل نماید؟

اگر چنین ظرفیتی وجود نداشته باشد، حمایت خارجی ممکن است قدرت را برای مدتی ایجاد یا حفظ کند، اما نمی‌تواند دوام سیاسی آن را تضمین نماید.

درس اصلی برای افغانستان

تجربه افغانستان نشان می‌دهد که مشکل فقط این نیست که «چه کسی» از خارج حمایت می‌شود؛ مسئله مهم‌تر این است که یک نیروی سیاسی با این حمایت چه می‌کند و پس از به دست آوردن قدرت، چه رابطه‌ای با مردم برقرار می‌سازد.

اگر حمایت خارجی به ایجاد نهادهای ملی، تقویت اقتصاد داخلی، حکومت‌داری سالم و افزایش مشارکت سیاسی منجر شود، می‌تواند در یک مقطع تاریخی نقش سازنده‌ای داشته باشد. اما اگر این حمایت جایگزین مشروعیت داخلی شود و قدرت سیاسی را از جامعه جدا کند، در نهایت خود به یکی از عوامل شکنندگی نظام تبدیل خواهد شد.

افغانستان در چند دهه گذشته هزینه سنگینی برای این تجربه‌ها پرداخته است. نسل‌های مختلف کشور جنگ، مهاجرت، ویرانی و فروپاشی نهادهای ملی را تجربه کرده‌اند.

از این تجربه باید یک درس روشن گرفت:

هیچ قدرت خارجی نمی‌تواند برای افغانستان یک آینده پایدار بسازد، اگر نیروهای سیاسی افغانستان خود نتوانند بر سر یک نظم سیاسی قابل قبول، مشارکت ملی و مشروعیت مردمی توافق کنند.

حمایت خارجی ممکن است یک جریان را برای مدتی به قدرت برساند؛ اما آنچه قدرت را پایدار می‌سازد، اعتماد مردم، نهادهای ملی و ظرفیت حکومت‌داری است.

بنابراین، اگر قرار است تاریخ تکرار نشود، باید از آزمودن دوباره الگوهایی که نتیجه آن را قبلاً دیده‌ایم، پرهیز کرد.

آزموده را بار بار آزمودن خطاست.

نورمحمد غفوری

۲۴ سپتامبر ۲۰۲۶